

آل بویه

کلود کاهن*

ترجمه علی بحرانی پور

دانشجوی دکتری تاریخ - دانشگاه شهید بهشتی

ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی و مطالعات فرهنگی

آل بویه' سلسله مهمی است که حلقه اتصال میان استیلای اولیه اسلام (در ایران) و فتوحات ترکان در قرن پنجم قمری (یازدهم میلادی) را تشکیل می دهد. نام این سلسله از بویه^۱ یا بویه^۲، پدر سه برادری که آن را بنیان گذاشتند، یعنی علی، حسن و احمد، گرفته شده است.

آن ها از گروهی از دیلمیان منشأ گرفتند که اسلام (تشیع) آورده بودند و در گروه های بزرگی، وارد ارتش های شرق اسلامی و ارتش خلافت می شدند.

در آغاز، آل بویه از همولایی خود، ماکان بن کاکلی پیروی می کردند. ماکان ابتدا در صف سامانیان بود و سپس به خدمت متحد گیلانی آنان، مرداویج درآمد تا علیه دولت زیدیان طبرستان وارد جنگ شوند. تا هنگامی که مرداویج در ایران مرکزی یک حکومت وسیع دست و پا کرد، ماکان تابع وی بود. ولی پس از آن، آل بویه به سرکشی در برابر مرداویج دست زدند. علی که برای مدتی مالک اصفهان و سپس به مدت طولانی تری، مالک فارس شده بود، برای حفظ خود در برابر مرداویج، با وجود این که خود شیعی بود، به رسمیت شناختن ولایت خود را توسط خلیفه به دست آورد.

هنگامی که که مرداویج در سال ۳۳۲ ق (۹۴۳ م) کشته شد، علی هنوز مالک آن جا بود. در آن زمان برادرش، حسن، تقریباً همه جبال را به تصرف درآورده و احمد، از یک سو در کرمان و از سوی دیگر در خوزستان، سنگر گرفته بود. دستاوردها، آل بویه را به رهبری امیرالامرای پیروزمند (علی)، در کشاکش های نزاع بر سر قدرت در عراق و دیگر قلمروهای خلافت وارد کرد. تنها با یک مطالعه دقیق می توان دریافت که آیا آل بویه در شرایط توطئه و خیانتی که در آن روزگار وجود داشت، با دسته خاصی متحد شده بودند یا خیر؟ به هر حال محتمل است که در

۳۳۴ ق (۹۴۵ م)، احمد وارد بغداد شده باشد. حکومتی که وی در آن جا برقرار کرد، تا ۴۲۷ ق (۱۰۵۵ م) دوام یافت. این دوره جدید، به یکباره، با تغییر نام احمد، علی و حسن آغاز شد، زیرا خلیفه به طور همزمان، القاب «معز الدوله»، «عماد الدوله» و «رکن الدوله» را به ترتیب به آنان اعطا نمود.

اندکی بعد، عماد الدوله که وارثی نداشت، درگذشت و فارس را برای عضد الدوله، پسر رکن الدوله باقی گذاشت. رکن الدوله نیز در ۳۳۶ ق (۹۷۷ م) درگذشت و پس از معز الدوله، عضد الدوله خود را رئیس خاندان یافت. او نوه معز الدوله را از عراق عزل کرد و تنها به برادر او، مؤید الدوله اجازه داد تا به واسطه وفاداری خالصانه اش، رئیس آل بویه، ایران بماند. عضد الدوله که برجسته ترین شخصیت سلسله بود، کامل ترین اتحاد خاندان آل بویه را تحقق بخشید.

در خارج از عراق، دولت های آل بویه به جمع دولت هایی افزوده شدند که به تجزیه امپراتوری عباسی مشغول بودند. دولت آل بویه عراق، در استحکام بخشیدن به ساختار حکومت عباسی، چیزی جز یک آغازگر نبود. درست است که تصرف آن جا به دست آل بویه، در راستای تلاش هایی بود که خلافت را تحت سلطه رؤسای نظامی قرار می داد و موجب ترفیع مقام امیر شد، اما در این زمان یک واقعیت دیگر این بود که آل بویه شیعیانی راستین بودند و امکان داشت، خلافت را که مشروعیت آن نزد آنان بی معنی بود، براندازند. اما چنین اتفاقی رخ نداد. معز الدوله آگاه بود که شیعیان در اقلیت هستند و اگر خلافت را در بغداد نابود کنند، در جای دیگری دوباره برپا می شود. بنابراین بهتر این بود که خلافت را در زیر نفوذ خود نگه دارند؛ تا هم حکومت بر سنیان کشورش را مشروعیت بخشد و هم روابط دیپلماتیک حکومت خود را با جهان خارج تقویت

کند. در واقع، آل بویه اقتدار رسمی خود را از خلافت می گرفتند و چنان رفتار می کردند که گویی صادقانه به مشروعیت خلافت عباسی اعتقاد دارند.

مسأله روابط آل بویه با خلافت بیش از هر چیز به گرایشات مذهبی آنان بستگی داشت. با این حال، در نظر فاتحان بویهی (ع) بغداد، سیاست بر مذهب تقدم داشت. گفته اند که جامعه برای مدتی مشغول این بحث بود که معزالدوله، خلافت را به یک فرد علوی زیدی اعطا خواهد کرد یا خیر. ولی این سخن به زودی به کناری نهاده شد، زیرا در این صورت، اطاعت آل بویه از چنین خلیفه ای ضرورت می یافت. در حالی که در شرایط سنی بودن خلیفه عباسی، خلیفه حداقل مشروعیتی داشت و اگر شیعه را تحمل می کرد، سازش آل بویه با او سزاوار سرزنش نبود. آشکار است که آل بویه از تمام گروه های شیعی استقبال می کردند، اما خود از لحاظ سیاسی، اثنی عشری بودند.

آل بویه هیچ گاه اندیشه آزار اهل تسنن را به وسیله شیعیان در سر نداشتند. نه تنها هر دو مذهب در ارتش نمایندگانی داشتند، بلکه آل بویه تمایل داشتند که نوعی شیعه تحت حمایت عباسیان به وجود آورند. آل بویه اساساً به وسیله تشیع در پی رونق دادن به کار خویش بودند. بی تردید می توان گفت که تشیع اثنی عشری، نه تنها از لحاظ سازمان یافتن، بلکه حتی به خاطر بخشی از ساختار نظری خود، مدیون آل بویه بوده است. اهمیت ثروتمندان شیعه و «شریف» ها، یعنی کسانی که نسب عالی دارند (علوی هستند)، رفته رفته در اواخر دوره عباسی، آشکار شد. حکومت آل بویه، هم در نگهداری ارتش و هم در برقراری روابط اجتماعی خود با مردم محلی در عراق، به این ثروتمندان وابسته بود. حکومت، علویان را که معمولاً خود را «طالبان» می نامیدند، به طبقه ای مستقل تبدیل کرد تا در برابر عباسیان توازی ایجاد کنند. گرچه پیش از این، علویان تا اندازه ای با هم متحد شده بودند، ولی همواره توسط عباسیان محدود می شدند.

از لحاظ نظری، به دلیل حیات امامان در قرن سوم و نیز این واقعیت که شیعیان اثنی عشری برای مدتی طولانی رفتاری خشن (تقیه) اتخاذ کرده بودند، شیعیانی که خود را در مبارزه ای فعال درگیر نمی کردند، مانع کار ستگرایان و نظریه پردازان می شدند. اما اکنون آل بویه به جبران زمان از دست رفته به پا خاسته بودند. زمانی که الکلینی، اولین دانشمند (فقیه) بزرگی که امامیه او را فقیه خاص فرقه خود می دانستند، در اوایل حکومت آل بویه در ایران درگذشت، فعالیت های علمی-دینی دومین و مشهورترین فقیه، به نام ابن بابویه، (بابویه) در ربيع سوم قرن، مورد حمایت آل بویه قرار گرفت. پس از او علمای دیگری آمدند که در تشیع ایرانی نیز اهمیت یافتند.

گفته اند، در این اوان، که چهار مکتب تسنن به تدریج خود را ستگرایان انحصاری در اسلام معرفی می کردند، علمای شیعه آرزو داشتند، تشیع مورد نظر آن ها به عنوان قلب و هسته اصلی امت اسلامی و به عنوان یک مکتب (فرقه) جا افتاده، به رسمیت شناخته شود. آنچه

که در اوایل حکومت آل بویه به سادگی آشکار شد، سامان بخشی یا رسمی کردن مظاهری بود که تا آن زمان متعلق به شیعه قلمداد می شدند.

معزالدوله، تحت تأثیر عملکردهای دیلمیان، مراسم سوگواری عاشورا را پدید آورد یا آن ها را گرامی داشت. او همچنین، عید غدیر خم را مرسوم کرد. مشاهد علویان تعمیر و تزئین شدند و عضدالدوله پس از علی (ع)، اولین کسی بود که در آن جا مدفون گشت. مدرسه های شیعی پدید آمدند و در مسجدها، نیایش به شیوه شیعیان، از جمله فراخواندن مردم به نماز (اذان)، رقیبی خطرناک را برای نیایش به شیوه اهل تسنن پدید آورد. جای هیچ شکی نبود که خلیفه وقت می باید به طور مؤثری حکم می راند. خلیفه به حمدانیان لقب «ناصرالدوله» اعطا کرد. در حالی که القاب آل بویه نشان می دهد، در عین این که خلیفه قدرت آنان را مشروعیت می بخشید، آنان فقط حامیان نظامی او بودند. المستکفی، خلیفه ای بود که با آل بویه رودر رو شد و نیروهایی را به مقابله با آنان فرستاد. به جای المستکفی که پس از ورود آل بویه به بغداد عزل شد، المعتز که دشمن شخصی وی بود، به خلافت نشاند. المعتز نوزده سال بعد تخت را اجباراً به الطایع واگذار کرد؛ زیرا که در کشمکش های میان وارثان معزالدوله جهت نادرستی را انتخاب کرده بود. الطایع نیز به نوبه خود خلافت را به القادر واگذار کرد.

علاوه بر این، مدت عمر خلفا در دوره آل بویه نسبت به گذشته، به طور محسوسی طولانی تر بود و دقیقاً به همین دلیل بود که جز نامی از حاکمیت آن ها باقی نمانده بود. همچنان که القاب نیز، به همان نسبتی که تعدادشان بی شمار شد، ارزش خود را از دست دادند؛ تا آن جا که هر شاهزاده آل بویه و به تدریج حتی شاهزادگان سلسله های دیگر، ادعا می کردند که لقب دارند. آخرین فرد از خاندان آل بویه تا آن جا پیش رفت که ادعای داشتن لقبی می کرد که «الدین» در پایان آن می آمد. آشکار بود که خلیفه نمی توانست این بدعت را پذیرد.

به این ترتیب، از دوران عضدالدوله به بعد، در عراق شاهزادگان برتر، برای نشان دادن برتری خود نسبت به امرای خویشاوند خود، ادعای داشتن لقب «ملک» می کردند و حتی در



ایران، و نه در عراق، ادعای کردند لقب شاهنشاه دارند که لقبی باستانی از عصر ساسانی بود. آخرین امیر آل بویه نیز خود را «الملک الرحیم» خواند و این نوعی توهین به مقدسات بود؛ زیرا این لقب فقط به «خداوند» اختصاص دارد. جایگاه رفیع آل بویه، در ذکر نام آنان پس از نام خلیفه در خطبه، بر سکه‌ها و در داشتن امتیاز نواخته شدن طبل در حضورشان در اوقات پنجگانه یا سه‌گانه شرعی در هر روز، هویداست.

نکته اساسی این است که در این زمان، خلفا برای بازگشت به دوران اقتدار، هیچ اهرم حکومتی که حتی به طور قانونی به آن‌ها وابسته باشد، در اختیار نداشتند. گرچه در زمان ناصرالدوله حمدانی، برای مدتی چنین اهرمی پیدا شد، اما همه چیز، به ویژه نهاد وزارت، به نهاد امارت (امیر) وابسته بود و این انتقال قدرت، موجب تغییر اساسی در توزیع مناصب و مسؤلیت‌ها نشد. از نظر محلی نیز همه امور در بغداد در دارالمملکه متمرکز بود.

زمانی که قدرت خلفا، همانند دولت‌های آل بویه، به نهاد وزارت سپرده شد، نوعی ثبات پدید آمد و وزرای بویهی به ناچار زبردست و وزرای خلفا قرار گرفتند. حتی وزرای خلفا به مدتی طولانی‌تر در مقام خود دوام آوردند؛ چنان‌که المهلبي به روزگار معزالدوله، ابن‌الأحمد در زمان رکن‌الدوله و نهایتاً، صاحب‌بن‌العباد در دوره سلطنت مؤیدالدوله و فخرالدوله وزارت کردند. این سه تن، مردانی بسیار با فرهنگ و دیوانسالارانی بزرگ بودند. در هر حال، برخی از حاکمان آل بویه، و به ویژه عضدالدوله که بزرگ‌ترین آنان بود، ترجیح می‌دادند که تعادل اهرم‌های حکومت را در دست داشته باشند و عملاً وظایف وزیران را، همراه با لقب وزیر یا بدون آن، میان دو یا سه تن از بزرگان تقسیم کنند.

ناآشنایی بزرگان با زبان عربی موجب شد که نسل اول بویهیان خود شخصاً کارها را انجام دهند؛ نه این‌که از ثمرات تدابیر وزرای کاردان خود بهره‌برند. اما در زمان آخرین شاهان آل بویه، نهاد وزارت متزلزل‌تر بود؛ هرچند که وزرا به طور مکرر از یک خاندان برکشیده می‌شدند و طبعاً، خلفا هنوز یک دبیرخانه و یک دیوان ویژه خود داشتند. البته این نهادها منحصرأ به اداره اموری می‌پرداختند که دقیقاً به ارتباط با نهاد خلافت یا مکاتبات خارجی

از طرف امیران بویهی اختصاص داشت.

وظیفه نهاد خلافت عبارت بود از: رسیدگی به کارهای مربوط به خود، اداره امور کاخ خلیفه و وظایفی که به عنوان نماینده پیامبر به او محول شده بود، نظارت بر بخشش‌ها و زندگی شرعی- حقوقی اهل تسنن، و بخش خاصی از اداره امور معنوی شهر بغداد. درآمد خلیفه، به غیر از اموال خانوادگی و خصوصی اش، شامل مبالغی بود که از درآمدهای کشور برای خود کنار می‌گذاشت. از این رو، این خلیفه بود که دستمزدها و مواجب دیگران را تأمین می‌کرد. برخلاف این، چنان‌که به روزگار ناصرالدوله اتفاق افتاد، امیر آل بویه از خزانه عمومی که پیش از این زیر نظر خلیفه بود، به خلیفه مدد معاشی می‌داد. کل مبلغ دریافتی خلیفه کم‌تر از گذشته بود، گرچه هنوز به دلیل پایگاه اجتماعی اش، ثروتمند بود. هدایای بی‌شماری نیز از سراسر جهان اسلام و سفیران خارجی به او می‌رسید، و همچنین، مبالغی نیز از خود آل بویه در جشن‌ها و انتصاب‌ها دریافت می‌کرد. اما در مقابل، باید از مبالغی یاد کرد که در مواقع بحرانی، توسط آل بویه از خلیفه به زور گرفته می‌شد. اختیارات مذهبی- حقوقی خلیفه شامل انتصاب و نظارت بر خادمان مسجدها و دارندگان منصب قضاوت بر اهل تسنن به ویژه در بغداد بود. خلیفه القادر، کمبود قدرت خود را از طریق مخالفت با حکومت آل بویه جبران کرد. وی در این راه به تحمیل مذهب بنیادگرای تسنن، به ویژه در میان معتزله و اسماعیلیان پرداخت.

انتقال حکومت از خلفا به امرا، در عمل تغییری

در ویژگی‌های حکومت پدید نیاورد. نظام سیاسی

آل بویه، عمداً برتری مطلق ارتش را در حکومت برقرار کرد. به هر حال، چون وظیفه رسیدگی به امور مردم هنوز می‌باید انجام می‌شد، برتری مذکور به این معنی بود که قوه نظامی، اختیارات خود را به زمینه‌هایی که در گذشته خارج از حوزه آن بود، توسعه می‌داد. بدعتی که احتمالاً جدی‌ترین پیامدها را در بر داشت، تغییر شکل نظام اقطاع (حق جمع‌آوری مالیات) بود.

در گذشته رسم بر این بود که خلفا به عنوان پاداشی به حامیان متعهد خلافت و قشر روبه‌رشد رؤسای نظامی، مالکیت نسبی اراضی متعلق به دولت را اعطا می‌کرد. اما برای حدود صدسال آخر دوران آل بویه، این منبع درآمد ناکافی به نظر می‌رسید. افسران عالی‌رتبه گاهی حق گردآوری مالیات یک منطقه مالیاتی را به دست می‌آوردند، در حالی که الزامی برای پرداخت ده یک معمول در میان مسلمانان را به خزانه عمومی نداشتند. نظام آل بویه که از روش حمدانیان پیروی می‌کرد، به طور بی‌رحمانه‌ای، اقدامات خود را شدت بخشید. بسیاری از مناطق، به طور منظمی به عنوان این نوع جدید از اقطاع توسط نظامیان، میان سرداران توزیع شد و اینان برای پرداخت ده یک به خزانه، الزامی نمی‌دیدند.

از نظر دیوانسالاران پایتخت، این به معنای از دست رفتن کنترل دولت بر اداره مالیات بخشی از کشور بود و در درازمدت، امکان کسب اطلاعات صحیح در مورد کم و کیف مالیات اخذ شده را از میان می‌برد. از آن جا



که ارزش مالیاتی هر منطقه تقریباً قابل محاسبه بود، گرایش غالب در دولت این بود که این مناطق نه در حوزه نفوذ در دیوان استیفا، بلکه در دست نظامیان باشد. دیوان مالیات که به این ترتیب از بخشی از اختیارات خود محروم شد، تعداد شعبه‌ها و بخش‌های خود را کاهش داد. به هر حال اقطاع آل بویه مانند «فیف» (زمینهای فتودالی اروپا) نبودند، اما نوعی پرداخت موجب به اقطاع دار بود که او می‌توانست بنا به میل خود یا طبق اراده دولت، آن را مبادله کند؛ البته این در صورتی بود که درآمد منطقه به خاطر حضور مقطع (اقطاع دار) یا هر علت مقتضی دیگری، متعادل نبود. مقطع علاقه پایداری نسبت به اقطاع خود نداشت و از این رو، اصراری هم برای پیشرفت آن نداشت. در بهترین حالت امکاناتی که در اختیار او گذاشته شده بود، او را قادر می‌ساخت، املاک پایدارتری را برای خود برپا کند. در هر حال، وقتی نظامیان این وظایف را انجام می‌دادند، به طریق معمول و به طور نقدی موجب می‌گرفتند. اما آنان نه اقطاع داران حکومت‌های ایالات بودند و نه موظف بودند که نیروهای خود را در خارج از اقطاع نگه دارند. هر سر باز موجب خود را به شکلی که می‌باید به او پرداخت می‌شد، مستقیماً از خزانه دریافت می‌کرد. البته بخشی از زمین‌ها هنوز به طور سنتی به وسیله نیروهای سنتی اداره می‌شدند که از آن‌ها، تعدادی دفاتر مالیاتی آن دوره، برای ما باقی مانده است.

از طریق چنین عطایایی (دادن اقطاع به نظامیان)، از نظر اجتماعی و اقتصادی یک اشرافیت جدید از رهبران نظامی قدرتمند در برابر طبقه متوسط و اشرافیت روبه افول بازرگانان عمده، زمینداران شهری و کارگزاران عالی‌رتبه که در دوره عباسی در اوج قدرت خود بودند، پدید آمد و به برتری دست یافت. اما در زمان آل بویه بزرگ، شاهزادگان، اقتداری آشکار بر این فرماندهان اعمال می‌کردند و آن‌ها را موظف می‌ساختند که به نظارت دقیق شاهزادگان بر اموری چون پلیس، نظم عمومی و حتی مالیات، احترام بگذارند و آن را به رسمیت بشناسند. شکی در مورد لزوم کاهش هزینه مالیاتی که بر دوش تمام رعایا بود، وجود نداشت اما مالیات‌گیری وسیله نگهداری ارتش بود و باید به نظامیان موجب یا اقطاع داده می‌شد. از نظر مالیات‌دهندگان، عوض شدن جمع‌آوردگان مالیات‌ها و اقطاع داران به معنای هیچ‌گونه تغییری در نظام مالیاتی نبود. پس از پایان دوره فتوحات آل بویه که طی آن، امیران آل بویه همانند دیگر دزدان و غارتگران رفتار می‌کردند، وزاری بزرگ آل بویه به برقراری یک دیوانسالاری استوار مشغول شدند که به نوبه خود، به احیای نظم عمومی می‌انجامید. در منابع تاریخی، در کنار وضع نظام مالیاتی جدید، از صدور فرمان معافیت از مالیات‌های قبلی سخن رفته است. جانشینان عضدالدوله، به دلیل تلاش برای مالیات‌گیری از کارگاه‌های تولید لباس که مسئول تأمین معاش هزاران پیشه‌ور در پایتخت بودن، مسبب آشوب‌هایی شدند. در یک شرایط برابر، درآمد دولت در زمان آل بویه بزرگ اندکی بیش‌تر از درآمد خلافت بود. آشفستگی در امر کشاورزی به پیش از فتح عراق توسط آل بویه که موجب ویرانی شبکه آبیاری شد باز می‌

گشت. تعمیر ویرانی‌ها، ساختن کانال‌های جدید و... از وظایفی بود که بر عهده نظام اداری آل بویه قرار گرفت. راه‌ها و پل‌ها که برای داد و ستد و رفت و آمد تجاری ضروری بودند نیز بازسازی شدند و پایتخت‌هایی چون بغداد، شیراز و اصفهان، از حضور شاهان و شاهزادگان سود بردند. شاهزادگان در این شهرها برای خود کاخ‌های مجلی ساختند. بناهایی که در شرق بغداد ساخته شدند، دارالمملکه را در برابر دارالخلافه، تشکیل دادند، و بناهایی که عضدالدوله در «کردفناخسرو» در نزدیکی شیراز برپا داشت، المقدسی را شگفت زده کرد. همچنین، رابطه نزدیک عراق و فارس موجب شد که تلاش‌هایی برای ورود سرمایه‌های عراقی به فارسی صورت پذیرد.

به این ترتیب، هرچند که هیچ‌گونه وحدت اداری به دست نیامد، اما نوعی وحدت ارضی پدید آمد که احتمالاً صنایع بومی از آن تا حدی سود بردند. این وحدت، با وحدت ادوار گذشته و آینده بسیار متفاوت بود. در این دوره، وابستگی و علاقه میان عراق و فلات ایران از طریق فلات مرکزی، به سوی خراسان کشانده شد.

نسل نخست آل بویه از لحاظ فرهنگی افرادی خشن و بی‌سواد بودند، اما جانشینان آنان توسط اشرافیت با فرهنگ محلی ایران آموزش دیدند. برخلاف سامانیان که در مناطق دوردستی از ایران حکومت داشتند، حوزه نفوذ آل بویه در مناطقی از ایران بود که هرچند نباید آن‌ها را جزو عراق دانست، اما قویاً عرب‌مآب بودند. ما اکنون می‌دانیم که نسل نخست آل بویه، وزیرانی چون ابن‌الاحمد و صاحب‌بن‌عباد، دو تن از مشهورترین دانشمندان علوم عربی (مثل نحو و...) را در خلافت خود داشتند. علاوه بر این، گروه برجسته‌ای از شاعران عربی گوی در دربارهای آنان حضور داشتند.

به طور کلی، دانشمندان مورد تشویق آل بویه قرار می‌گرفتند، به ویژه دانشمندان که تخصص آنان استفاده عملی داشت. به جز علمای علوم دینی، استخری جغرافیدان، ابوالوفای بوزجانی ریاضیدان، النسوی که اعداد هندی را رایج کرد، منجمانی که شرف‌الدوله یک رصدخانه برای آنان در بغداد بنا نمود و بالاخره پزشکانی چون المجوسی که به حق به دانش خود



اطمینان بسیار داشت و عضدالدوله بیمارستان‌های مشهوری را در کاخ باستانی خلد در بغداد و نیز بیمارستانی در شیراز برای او بنا کرد، مورد حمایت آل بویه بودند. کتابخانه‌های شیراز، ری و اصفهان نیز که به وسیله شاهان کامران آل بویه بنا گردیدند، تحسین جهانیان را برانگیختند. مشهور است که ابن سینا نزد شمس‌الدوله جایگاه و مقامی عالی، در حد یک وزیر داشت. وزرای آل بویه متأخر، دیگر مثل گذشته بخشنده نبودند. آن‌ها تا آن‌جا دانشمندان را حمایت می‌کردند که آنان را در کسب افتخارات، رقیب خود نمی‌دیدند. ابن‌العباد که یکی از بزرگان زمان آل بویه محسوب می‌شد، یکی از پایه‌گذاران خط نسخ بود. اگرچه شاهان و وزرای آل بویه از ادبیات و علوم سنتی عربی حمایت می‌کردند، علاقه شدیدی نیز به ادبیات جدید فارسی از خود نشان دادند. البته اولین نسل دیلمیان تا آن اندازه با فرهنگ نبودند که چنین ادعایی کنند، و جانشینان آنان به معنای وسیع کلمه، بسیار ایرانی‌تر از دیلمیان مقدم بودند. گرچه نقش آل بویه در ادبیات، نسبت به سامانیان کم‌تر بود، با وجود این شاعران فارسی‌گوی نیز در دربار آل بویه حضور داشتند، احتمالاً زوال اجتناب‌ناپذیر زردشتی‌گری که هنوز در ایالت فارس در اواخر آل بویه رشد داشت، تا حدی با این حقیقت که با تشکیل سلسله ملی آل بویه، یک فرقه جداگانه در درون اسلام تشکیل شد، ارتباط داشته باشد.

شاید اگر آثار و اسناد قابل اعتمادتری به دست آیند، مشخص شود که دوره آل بویه در تاریخ هنر ایران جایگاهی والا دارد. ساختمان‌های مذهبی دوره آل بویه، نسبت به دیگر بناهای آنان، از قبیل کاخ‌ها، قلعه‌ها، بیمارستان‌ها و غیره کم‌تر است. یافته‌های اخیر در منسوحات آل بویه، ما را قادر ساخته است که نمونه‌های واقعی این رشته از صنایع دستی ایران را مورد مطالعه قرار دهیم. ارزست کونل^۵ اخیراً تحقیق ارزشمندی روی هنر دوره آل بویه کرده است که خوانندگان را به آن ارجاع می‌دهیم.

آل بویه نیز همانند سایر سلسله‌ها، با تأسیس حکومت‌های منطقه‌ای و برپا کردن دربارها و مراکز فرهنگی جدید در خارج از بغداد که مرکز فرهنگی کمابیش وحدت‌بخشی بود، حیات و فرهنگ خود را در ارتباط مستقیم با درخواست‌های



متنوع مردم گوناگون قرار می‌داد که موجب دمیدن جان تازه‌ای به هنر، معماری و سایر جنبه‌های فرهنگی این سلسله می‌شد.

به نظر می‌رسد، سیاست خارجی آل بویه به شدت تحت تأثیر ملاحظات مذهبی بوده است. بزرگ‌ترین دشمنان آن‌ها در ایران قرن چهارم قمری (دهم میلادی)، سامانیان و بعد از آن‌ها زیاریان (اخلاف مرداویج) و صفاریان سیستان بودند. بنابراین بسیار طبیعی بود که آل بویه از شورشیان و ناراضیان حکومت سامانیان در خراسان، به ویژه سیمجوریان حمایت کنند و از قدرتیابی غزنویان در آغاز قرن و در پی آن، نابودی نهایی سامانیان در پایان همین قرن، به نفع خود بهره بگیرند.

سیاست آل بویه در شمال غربی قلمروی خود، برقراری یا حفظ یک سلطه ظاهری بر سلسله کوچک دیلمی بود تا آن‌ها در نبرد علیه زیاریان از یک سو و علیه کردها از سوی دیگر، به نفع آل بویه وارد عمل شوند. نبرد علیه کردها تا حدی تحت عنوان سیاست خارجی آل بویه در جبهه آذربایجان قرار می‌گیرد و تا حدی نیز، تحت عنوان تأمین امنیت داخلی و به عبارت دیگر، برقراری نظم عمومی در ناحیه جبال که قلمروی کردهای حسنیویه بود، قابل بررسی است. همین امر نیز در مورد خشونت‌هایی که در روزگار عضدالدوله علیه کوفص‌ها (قفص‌ها) و بلوچ‌های کرمان و مکران اعمال می‌شد، مصداق داشت. همچنین، تصرف عمان، یا به عبارت دقیق‌تر، مناطق حساس و راهبردی ساحلی منطقه، یک بار توسط آل بویه فارس و بار دیگر به وسیله آل بویه عراق، آشکارا به دلیل ملاحظات امنیت اقتصادی بود.

در بین‌النهرین، پس از افول بریدیان بصره تلاش‌های دو نسل اول آل بویه متوجه خنثی کردن قدرت حمدانیان و سپس از میان برداشتن آن‌ها بود. حمدانیان گرچه مانند آل بویه شیعه بودند، اما عرب‌هایی بودند که در بغداد به عنوان رقیبی برای آل بویه، مطرح شده بودند. از این گذشته، طبیعتاً جنگ‌های کوچک نیمه دائمی برای حفظ نظم در مرزهای آل بویه، شبه جزیره عربی، بطحاء در خود عراق و همچنین، حفظ مرزهای خلیج فارس در برابر قرامطه بحرین، ضروری می‌نمود.

ظهور فاطمیان در ۹۸۶ م در مصر و سپس سوریه، نسل اول و دوم آل بویه و اخلافشان را با مسائلی روبه‌رو کرد که بی‌سابقه بودند. این سلسله جدید که ادعا می‌کرد، از لحاظ نسب علوی است، توانست در میان شیعیان علاقه‌مندانی بیابد و در سیاست‌های توسعه طلبانه خود به موفقیت‌هایی دست یافت که در سایه ادعای علوی بودن حاصل شدند. به هر حال، برای همه شیعیان ضروری می‌نمود که عقاید بدعت‌گذارانه اسماعیلیان را که عقاید رسمی دولت فاطمیان بود، بپذیرند. علاوه بر این، جلوگیری از برخورد میان دو دولتی که هر دو متمایل به تسلط بر نواحی میان مصر و عراق بودند، بسیار مشکل بود. بنابراین، آل بویه به تدریج برای قرامطه که در حال جنگ با فاطمیان بودند، نیروی کمکی می‌فرستاد. همچنین، قبایل عرب را که در یک جبهه بر علیه فاطمیان و درجبهه‌ای



دیگر با حمدانیان یا وارثان آنان در نبرد بودند، تقویت می کردند.

در سال ۴۷۹ ق (۱۰۱۱ م)، خلیفه القادر یک بیانیه ضدفاطمی صادر کرد که به دشواری می توان تشخیص داد، انعکاس دقیقی از سیاست آل بویه بوده است یا نشان دهنده تمایل به محدود کردن نفوذ اسماعیلیان. به هر حال، هیچ دلیلی در دفاع از این دیدگاه، که صدور بیانیه ضدفاطمی القادر بر خلاف میل آل بویه انجام شد، وجود ندارد. اما پر واضح است که این مورد تأیید مشترک علمای شیعی اثنی عشری و اهل تسنن نیز قرار گرفت.

هنوز سلسله آل بویه به پایان کار خود نرسیده بود که ابو کالیجار، تحت تأثیر روشنگری های یک مبلغ اسماعیلی به نام مؤید الشیرازی قرار گرفت؛ هر چند که حداقل به طور رسمی، مطالبی در این زمینه (در سیره الشیرازی، بلخی ص ۱۱۸، ابوشجاع ص ۳۳۲) وجود ندارد. این واقعیت که پس از سقوط آل بویه در بغداد، ساسامیری، از افسران ترک آل بویه که در زمان حضور آل بویه در بغداد بسیار سختگیر بود، در برابر فاتحان سلجوقی، وفاداری خود را به خلیفه فاطمی اعلام کرد، بدین علت بود که خلیفه فاطمی تنها کسی بود که می توانست به کمک وی بشتابد. و این موضوع نباید یکی از ویژگی های سیاست کلی آل بویه تلقی شود.

در اواخر حکومت آل بویه، هر چند که این سلسله از خارج قدرتمند و دارای دستاوردهای درخشان به نظر می رسید، ولی خالی از ضعف نبود. برخی از ضعف های آن در میان همه نظامیان سیاسی مشترک، و برخی دیگر خاص خود سلسله آل بویه بود. بعضی دیگر نیز نه از ضعف های داخلی، بلکه از کاستی ها ناشی می شد. از جمله این ضعف ها، پریشانی تجارت دریایی بود که تأثیر قابل ملاحظه ای بر به پایان رسیدن دوران حکومت آل بویه داشت. در حدود سال ۱۰۰۰ م، تجارت از طریق خلیج فارس و اقیانوس هند با مغرب زمین از جریان بازماند و به سوی دریای سرخ منحرف شد. مشکلات طولانی مدت در عراق سفلا، حضور قرامطه در بحرین که آل بویه هیچ گاه قادر به نظارت بر آن ها نشد، و تجزیه کامل سوریه از بین النهرین، توسط فاطمیان و فاتحان بیزانسی نیز با ضعف های آل بویه ارتباطی آشکار داشتند اما حادثه ای که احتمالاً تأثیر مهم تری داشت، توسعه طلبی اقتصادی فاطمیان و شرایط مطلوبی بود که توجه کشتی های تاجران ایتالیا را به خود جلب کرد. سیراف تا زمانی که در حدود سال ۱۰۰۰ م به وسیله زلزله ویران شد، بزرگ ترین بندر ایرانی در ساحل خلیج فارس بود. از آن پس، دیگر این شهر بازسازی نشد و فرمانروایی تجاری بر خلیج، به رئیس جزیره کیش منتقل شد.

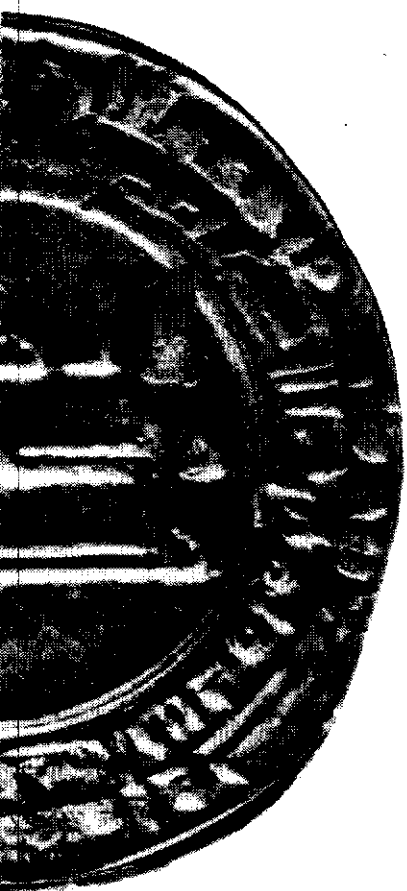
این جریانات هم برای طبقه تجار، و هم برای اقتصاد داخلی حکومت آل بویه و در نتیجه برای ثبات کلی آن، مسأله ای جدی بود. به ویژه که تجار از آن پس، یارای مقاومت در برابر اشرافیت نظامی روبه رشد جامعه را از دست دادند. آل بویه حتی پس از سال ۱۰۰۰ م، دیگر قادر نبودند، از سقوط ارزش سکه های نقره خود جلوگیری کنند و بی شک علت این امر، افزایش کاربرد طلا در قرن یازدهم میلادی بود. به این ترتیب، آل بویه برای

به دست آوردن درآمد، ضرورتی روزافزون برای گرفتن مالیات، متوسل شدن به مالیات کشاورزی (اقطاع)، فروش مناصب و غیره احساس کردند.

یک ضعف داخلی و ذاتی دیگر در درون نظام سیاسی آل بویه، و بیش تر نظام های خاورمیانه در آن زمان، فراوانی تعداد نظامیان بود. این امر موجب زوال نهاد خلافت نیز شده بود. ارتش آل بویه به جای موجب نقدی، اقطاع دریافت می کرد. ولی اقطاع، ارتش آل بویه را در آن زمان و پیش از آن ارتش خلفا را، راضی نمی کرد. ارتش آل بویه، همانند ارتش سلسله های قبل از آن، خود را سنگ بنای کل نظام می دانست و از این موفقیت خود بهره می برد. هسته اصلی دیلمی در ارتش آل بویه، برای درازمدت کافی به نظر نمی رسید. بنابراین، آل بویه حتی پیش از فتح بغداد، همانند مرداو بیج زیاری، لشکرهای بردگان ترک را به ارتش خود افزودند. این لشکرها برای هر ارتش اسلامی در شرق ضروری به نظر می رسیدند. ترکان در برابر دیلمیان، هنگامی که از اصول تخطی می کردند، به کار می رفتند و برعکس این امر نیز صادق بود. مهم تر این بود که ترکان عمدتاً سواره نظام بودند، اما دیلمیان که زادگاهشان در کوه و جنگل بود، پیاده نظام بودند. به تدریج کردها و غیره نیز در ارتش استخدام شدند. علاوه بر رقابت میان این گروه های قومی گوناگون، این واقعیت

نیز وجود داشت که حداقل در آغاز حکومت آل بویه، ترکانی که جایگزین دیلمیان شدند، سنی بودند. رفته رفته سربازگیری از میان نیروهای دیلمی کاهش یافت تا آن جا که ارتش آخرین اخلاف آل بویه را فقط سربازان ترک تشکیل می دادند.

سومین علت ضعف آل بویه که مخصوص این سلسله بود، تکه تکه شدن قدرت بود. از آغاز کار آل بویه، این موضوع قدرت، بلکه چندین شاهزاده نشین (حکومت منطقه ای) وجود دارد. احتمال دارد که مقتضیات فتوحات موجب این شرایط شده باشد، اما عامل دیگر آن را باید مفهوم ارثی و خانوادگی بودن قدرت



دانست. در یک مقطع زمانی، آمیزه‌ای از توانایی و بخت، عضدالدوله را قادر به برقراری یک وحدت تقریباً کامل در امپراتوری به نفع خود کرد. اما وی بیش از گذشتگان خود برای تداوم این وحدت کاری انجام نداد. بنابراین، اتحاد آل بویه پس از درگذشت او از هم گسیخت.

پراکندگی قدرت که سلسله آل بویه را از دیگر سلسله‌های اسلامی متمایز می‌کند، به طور اجتناب‌ناپذیری، زمینه‌های کشمکش داخلی را فراهم می‌آورد؛ به ویژه پس از آن‌که سه برادری که موسس آل بویه بودند، درگذشتند. مشکلاتی که نظامیان و دیگر طبقات در دسرساز از آن‌ها سود می‌بردند، تا آن‌جا ادامه یافتند که در تشکیلات سلسله رخنه کردند و به نوبه خود، مشکلات ناشی از حکومت نظامیان و دیگر ضعف‌های نظام سیاسی آل بویه را تشدید کردند. آشوب در میان مردمان شهرها که بیش از این اخطار شدیدی برای آل بویه متقدم بود، دوباره سر برآورد. سیاست داوری بر اساس شرع نیز که توسط آل بویه اعمال شد، تأثیری جز تشدید نزاع میان شیعه و سنی در بغداد و شهرهای دیگر نداشت، تا آن‌جا که جنبی‌های افراطی، مشهدالحسین در کربلا و مقابر آل بویه را سوزاندند. آل بویه متأخر، به ویژه در عراق، واقعاً فاقد چنان قدرتی بودند که اطاعت کسی را موجب شود. این خلأ قدرت تا حدی به سود خلافت بود. خلیفه گاهی در درگیری‌های درونی آل بویه داوری می‌کرد و به این ترتیب، اندکی نفوذ خود را، به ویژه در امور مربوط به عراق، باز می‌یافت.

در این زمان، امید به احیای خلافت به عنوان یک نهاد، چیزی بیش از یک رؤیای دست‌نیافتنی بود. حتی محافل سنی این امکان را یافتند که به براندازی نظام حامی رافضیان بیندیشند. درست است که ضعف آل بویه تا آن اندازه نبود که بتوان خلافت و قدرت دنیوی لازم را برای برپا کردن یک حکومت مستقل احیا کرد، اما حداقل امیدواری به ظهور یک حامی برای سنیان که مورد قبول خلیفه نیز باشد، وجود داشت.

قدرت‌های جایگزین منطقه‌ای برای آل بویه کم نبودند. برخی از آن‌ها به توسعه طلبی‌های محلی

رضایت داشتند و برخی دیگر در فکر متحد کردن شرق اسلامی در جهت منافع خود بودند. چنان‌که کم‌تر از ۲۰ سال پس از سقوط حمدانیان، آل بویه با کردهای مروانی دیار بکر رودرو شدند و نیز به ناچار، قدرت اعراب عقیلی^۷ را بر جزیره به رسمیت شناختند. بیست سال پس از سقوط کردهای حسویه در جبال، قدرتیابی «کردهای عنّازی» در همان منطقه اجتناب‌ناپذیر بود. این غیر از طایفه‌های گوناگون اعراب بدوی بود که عراق عرب، مرزهای عراق، سوریه و مرزهای حکومت نسبتاً مطیع آل بویه در مرداب‌های بطحاً، در نزدیکی بغداد را در دست داشتند.

در داخل ایران، خاندانی از خویشاوندان آل بویه وجود داشت به نام کاکویه یا کویه که ابتدا بر اصفهان و سپس بر همدان تسلط یافتند. اما تهدید مرگبار برای آل بویه، از طرف شرق آمد. در شرق غزنویان قدرتی قابل ملاحظه شده بودند. محمود غزنوی حالا آشکارا آرزو داشت که خلافت را از سیطره آل بویه خارج کند. وی از نزاع‌های خانگی خاندان آل بویه بهره برد و پس خود مسعود را برای تصرف ری فرستاد. نیروهای وی شیعیان را کشتار کردند و مخزن‌های کتابخانه‌های آنان و معتزلیان را سوزاندند (۴۲۰ق/۱۲۰۷م). درگذشت سلطان محمود و پس از آن، شکست سلطان مسعود از سلجوقیان، مهلت کوتاهی به بازماندگان آل بویه داد. اما اعتلای سلجوقیان به آنان اعتماد به نفس بخشید تا با جرأت بیش‌تری به نقشه خود برای برپایی یک امپراتوری سنی پردازند. سلاجقه حامیانی در میان اطرافیان خلیفه داشتند. آل بویه قدرت سلجوقیان را به رسمیت شناختند، اما این نیز برایشان سودی در بر نداشت. در ۱۰۵۵، م طغرل بیگ بدون حمله‌ای قابل توجه وارد بغداد شد و ملک‌الرحیم را به بند کشید. با وجود استحکاماتی که در شیراز برپا شد، فارس نیز در برابر سلجوقیان سقوط کرد؛ زیرا از شمال و از سمت کرمان مورد تهاجم قرار گرفت و به این ترتیب، سلسله آل بویه به پایان خود نزدیک شد.



زیرنویس

این مقاله ترجمه‌ای است از:
2. Bowayh
3. Būyeh
4. E.kühnel
۵. مترجم برای جلوگیری از اطاله کلام، بخش کتاب‌شناسی مقاله انگلیسی را ترجمه نکرده، اما آدرس کتاب ارنست کونل در مورد هنر آل بویه در کتاب‌شناسی مقاله چنین است:
E.kühnel, Die kunst Persiens unter Buyiden, in ZDMG, 1956.
6. Ukaylid.
CL.CAHEN, "BUWAYHIDS", ENCYCLOPEDIA OF ISLAM, VOL.I, Leiden:E.j.brill., 1960, pp.1350-57.
۱. طرز تلقی‌ها و دیدگاه‌های مؤلف (کلودکاهن) که یک مسیحی است، در این مقاله با دیدگاه‌های شیعی تفاوت دارد. ترجمه آن‌ها نشانه تأیید این دیدگاه‌ها توسط مترجم نیست.